

منش‌ها و کردارهای قهرمانان شاهنامه

محمدتقی رفعت - دزفول

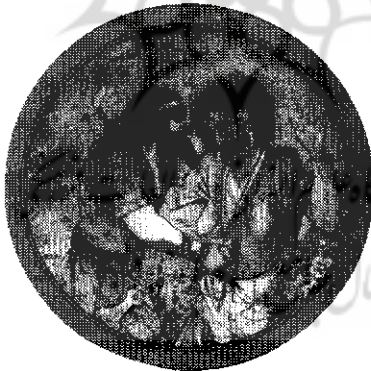
۱. خردمندی و عقل گرایی

حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعری است خردگرا و دوست دار خرد. سخن خود را با نام «خداوند جان و خرد» آغاز می‌کند و بیش‌ترین ستایش‌ها را در اثر جاودانه‌اش از خرد به عمل آورده‌است. او خرد را نخست آفرینش و بهتر از هر چه آیزد داد، خوانده‌است. در نگاه او عقل و خرد بر هر چیزی ترجیح دارد و سرمایه‌ی تمام خوبی‌ها و نیکی‌هاست.

خرد راه‌نمای آدمی در این دنیا و وسیله‌ی رهایی او در سرای دیگر است. در شاهنامه فصل خاصی را به ستایش خرد اختصاص داده و عطر خرد را در سراسر شاهنامه و در گفته‌های شخصیت‌ها و پهلوانانش افشاندگی است. با مطالعه‌ی ابیات نخست شاهنامه به اهمیت خرد و عقل پی می‌بریم.

۲. دانش و فرهنگ

در ادبیات حماسی ما، دانش و فرهنگ پایگاهی والا دارد و بعد از عقل و خرد، بیش‌ترین ستایش از آن‌ها شده‌است. در خامه‌ی فردوسی، فرهنگ، مفهومی عام دارد و در معنی دانش، فرزادگی، تیزهوشی و خیرگی آمده‌است و شامل تعالیم دینی، آگاهی از راه‌ورسم زندگی اجتماعی، روش کشورداری، قبول جنگ، سواری، تیراندازی و آیین پهلوانی است. حکیم توس بر این باور است که توانایی در دانایی است و تنها مایه‌ی سربلندی دانش است. دل پیر با دانش جوان می‌گردد. اورنج و سختی رادر دانش آندوزی می‌ستاید و عقیده دارد که



نویسنده: محمدتقی رفعت (۱۳۳۸)

دزفول)، با ۲۰ سال سابقه‌ی تدریس دارنده مدرک دارای کارشناسی ارشد در رشته‌ی ادبیات فارسی است، موضوع پایان‌نامه‌ی وی، سفیران و رایزنان در شاهنامه است. وی هم‌اکنون مدرس مدارس پیش‌دانشگاهی و متوسطه شهرستان دزفول است و تا به حال از وی مقالاتی به درس شب کویر، نقد و بررسی درس بوی جوی مولیان، چهارده روایت قرآنی و خوان هشتم اخوان به چاپ رسیده‌است.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، ایران باستان، قهرمانان و پهلوانان، پادشاهان و رایزنان، وحدت ملی، تخت پادشاهی، قدرت، ثروت، آزادگی، وارستگی، حماسه‌ی ملی، بی‌پروایی، نبرد، جنگ، دلاوری، رگه‌های قومی، شگفتی‌سرایبی، کردارهای غیرطبیعی، عشق، هسته‌ی مرکزی، دادگری، هدف، انگیزه، گوهر، میراث جاودان، شاهزاده، اصول اخلاقی، دیپلماسی، آزمندی، افزون طلبی، باهیتالیان، بوذرجمهر.

چکیده: فردوسی در شاهنامه فصل خاصی را به ستایش خرد اختصاص داده، دانش و فرهنگ بعد از عقل و خرد مهم‌ترین ستوده است و عشق به ایران و آداب و رسوم و زبان و جلال و شوکت ایران در همه جای شاهنامه نمودی عالی دارد. قهرمانان شاهنامه شخصیت‌هایی گشاده‌زبان و حاضر جوابند و برای حفظ ملک و میهن، مفتون قدرت و ثروت نمی‌شوند و همیشه حق می‌گویند. هنر و حسنگی دلاوری‌های جنگ قبلی از تن درنیامده، آماده‌ی خطرگزینی دیگری می‌شوند، نپایش و توکل به خدا از کردارهای شایع شاهنامه است. فضای زندگی شاهنامه شادابی و کام‌جویی و دم‌را غنیمت شمردن است. نکوهش بیگانگان و بیگانه ستیزی با نبردهای طولانی مشهود است. کردارهای غیرطبیعی و خارق‌عادت مانند روئین‌تی و گذر از آتش به چشم می‌خورد ولی عشق و روابط عاشقانه نیز به میان می‌آید و هدف اصلی تمام جنگ‌ها و به آب و آتش زدن‌ها مقابله با پیداد و جای‌گزین کردن داد است. شاهنامه گنجینه‌ای است از پندگیری و عبرت‌نویسی. حفظ نام و آوازه، شیشه‌ی صبر پهلوان است. جوان مردی و آئین قنوت، درس غالب پهلوانان و پادشاهان اصلی است. مهم‌ترین ردیلت اخلاقی در شاهنامه فزون‌طلبی و آزمندی است.

کنام پلنگان و شیران شود
ز بهر بر و بوم و فرزند خویش
زن و کودک و خرد و پیوند خویش
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

ج ۲، ص ۱۳۸



لحظه‌ای نباید از دانش اندوزی دست کشید:
میاسای ز آموختن یک زمان
به دانش میفکن دل اندر گمان
چو گوئی که فام خرد تو ختم
همه هر چه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار
که بنشاندت پیش آموزگار

ج ۱۸، ص ۱۲۶

۴. حاضر جوابی و گوازه‌سرایي

کلمه‌ی «گوازه» در فرهنگ‌ها به معنی طعنه و سرزنش و بدگویی آمده است. در بیان فردوسی، سخن نیش‌دار و طنز آلود است. قهرمانان شاهنامه شخصیت‌هایی گشاده‌زبان و حاضر جواب هستند. آنان در ابلاغ پیام و شرح موقوع کم نمی‌آورند. گاه با بهره‌گیری از زبان طنز و تمثیل‌های مطایبه‌آمیز پاسخ‌های نمکین ارائه می‌دهند. به نقش تشبیهی و آگاه‌کننده‌ی «گوازه» نیک آگاه‌اند. چاشنی طنز را حتی در اوج نبردهای تن‌به‌تن به کار می‌گیرند. چند نمونه از گوازه‌سرایي را ملاحظه فرمایید؛ رستم در پاسخ اشکبوس کُشانی که نام او را پرسیده است، چنین گوازه می‌زند:

تهمتن چنین داد پاسخ که نام
چه پرسی کزین پس نبینی تو کام
مرا مادرم نام مرگ تو کرد
زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

ج ۴، ص ۱۹۵

و آن‌گاه که پهلوان تورانی از پیاده به جنگ آمدن رستم اظهار شگفتی می‌کند گوازه‌سرایي خود را چنین ادامه می‌دهد:

پیاده ندیدی که جنگ آورد
سر سرکشان زیر سنگ آورد
به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ

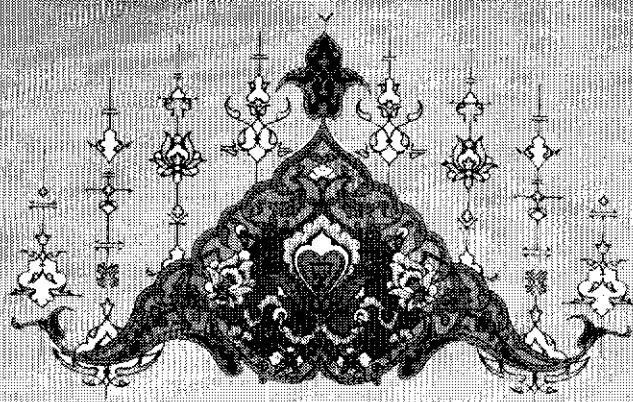


۳. وفاداری به ملک و میهن

بی‌گمان کسانی که شاهنامه را از آغاز تا پایان بخوانند، دل‌بستگی خاصی به ایران و ایرانی پندامی کنند. عشق به ایران و آداب و رسوم و زبان ایران و شوکت و جلال ایران باستان در جای‌جای شاهنامه نمودی عالی دارد و در نهایت شور و دل‌دادگی بی‌پایان شده است.

دلاوران ایرانی برای حفظ پرچم، وحدت ملی و کیان پادشاهی از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند. اگر «رستم»، «کیقباد» را از البرز کوه می‌آورد و یا خطرهای هفت‌خوان را برای نجات کاووس می‌پذیرد صرفاً به خاطر حفظ کیان پادشاهی است.

نهایت شور و احساسات ملی را در شاهنامه آن‌گاه می‌بینیم که کاووس اسیر شاه هاماوران می‌شود و افراسیاب تورانی از این فرصت استفاده می‌کند تا به ایران حمله ور شود، این‌جاست که سپاهیان ایران به زایل می‌روند تا رستم و زال تدبیری بیندیشند. رجزهای شورانگیز دلاوران ایرانی در زایل‌توییچ‌کننده‌ی احساسات ملی است: دروغ است ایران که ویران شود



سوار اندر آید هر سه به جنگ
هم اکنون تو رای نبرده سوار
پیاده بیاموزمت کارزار

ج ۲، ص ۱۹۵

پیاده مرا زان فرستاده طوس
که تا سب بستاند از اشکیوس

ج ۲، ص ۱۹۵

۵. آزادی و حق جویی

پهلوانان شاهنامه در عین تلاش بی وقفه و بی چشم داشت برای حفظ ملک و میهن و تاج و تخت شاهی، هیچ گاه مفتون و مرعوب قدرت و ثروت نمی شوند. تعبدی صرف و بی چون و چرا از خود نشان نمی دهند. در نهایت آزادی، حرف حق را می زنند و باقی هم ندارند.

از جمله چهره‌ی انقلابی کاوه با همه‌ی کوتاهی و ایجاز، فروزش خاصی دارد و بانگ اعتراض حق طلبانه‌ی او به دستگاه شیطانی ضحاک، ندای عدالت خواهی گروه وسیعی از مردم است که خفقان و قلدری، آنان را ساکت کرده است و او یک تنه چون صاعقه به فریاد درمی آید و ضحاک اژدهاپیکر را رسوا می کند و جهان را سراسر سوی دادگری می خواند که توضیح کامل داستان، در کتاب چشمه‌ی روشن دکتر یوسفی با عنوان کاوه‌ی دادخواه آمده است.

در این جا به چند بیت از گفته‌های کاوه اشاره می کنیم، آن جا که کاوه جسورانه دستگاه ستم سوز را مورد بازخواست قرار می دهد و رسوا می کند و بی باکانه حق را می گوید.

هم آن گه یکایک زدر گاه شاه
برآمد خروشیدن دادخواه
ستم دیده را پیش او خواندند
بر نام دارانش بنشانند
بدو گفت مهتر به روی دژم

که بر گوی تا از که دیدی ستم؟
خروشید زرد دست به سر زشاه
که شاهان منم کاوه‌ی دادخواه
یکی بی زبان مرد آهنگر
زشاه آتش آید همی بر سرم
تو شاهی و مگر ازدها پیکری
بیاید بدین داستان داوری
اگر هفت کشور به شاهی تو راست
چرا رنج و سختی همه بهره ماست؟
شماریت با من بیاید گرفت
بدان تا جهان ماند اندر شگفت

ج ۱، ص ۶۲ و ۶۳

۶. شجاعت و برگزیدن راه سخت

شجاعت و بی پروایی در شاهنامه بسیار مشهود است. اصولاً حماسه یعنی دلاوری و شجاعت. پهلوانان شاهنامه مبلغ زندگی پر جزر و مد و طوفانی هستند. آنان میدان‌های مخوف و ترسناک را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارند و هنوز خستگی را از تن در نیاورده آماده‌ی خطرگزینی دیگری می شوند.

نبرد رستم با اشکیوس کشتانی بهترین و شورانگیزترین صحنه‌ی نبرد تن به تن در شاهنامه است که در کتاب ادبیات فارسی دوم دبیرستان آمده است. اما غیر از رستم، دیگر دلاوران شاهنامه نیز در خطرگزینی نمونه اند. اسفندیار برای نجات خواهرانش از دژ روین، راه هفت خوان را برمی گزیند و گیو گودرز یک تنه با کمند و اسبی به توران می رود تا کیخسرو را بیاید. او هفت سال عمرش را در دیار غربت با سختی‌هایی می گذراند که هر لحظه اش مخاطره آمیز است و بسیار دلهره آور.

۷. آشتی جویی و ناخوشی خشم و تندی

اگر چه چکامه‌ی نغز تاریخ حماسی

ایران، جنگ و اشکال متعدد آن است و ضرورت حماسه، جنگ و دلاوری و پهلوانی است اما رنگه‌های قوی مسالمت جویی و نفرت از خشم و تندی را در جای جای شاهنامه مشاهده می کنیم؛ به طوری که در شاهنامه شومی و بدفرجامی خشم و تندی در پاره‌ای از داستان‌های شاهنامه به خوبی نشان داده شده است.

تندخویی و آتش مزاجی تور، مهرباب کابلی، کاووس، طوس و افراسیاب مقدمه‌ی روی داده‌های ناگواری می شود که سال‌های سال آتش نفرت را شعله ور می کند و دود آن دوستان را نیز می آزارد.

نخستین فرمان کیخسرو به سفیران نظامی این است که جنگ طلب نباشید و به خیره کارزار نکتید:

گرایدون که با تو نجویند جنگ
بر ایشان مکن کار تاریک و تنگ
کسی کاشتی جوید و سور و بزم
نه نیکو بود پیش رفتن به رزم

ج ۲، ص ۳۰

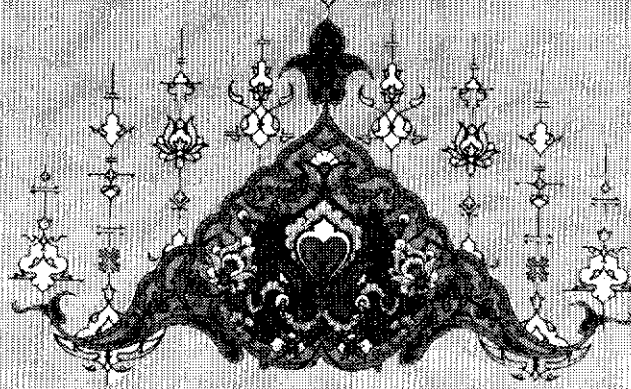
۸. گشاده دستی و سخاوت مندی

سراسر شاهنامه آکنده است از خواری و بی‌ارجی زر و سیم و شومی خست و فرومایگی و سرشار از گنج بخشی‌ها و گشاده دستی‌های شخصیت‌های داستان و عملاً پیام می دهند که:

زهر درم تند و بدخو مباش
تو باید که باشی درم گو مباش
دو گیتی بیاید دل مرد را
نباشد دل سفته یک روز شاد
فردوسی آموزه‌ی فریدون فرخ را «داد و

دهش» معرفی می کند:

فریدون فرخ فرشته نبود
ز مشک وز عنبر سرشته نبود



به داد و دهش یافت آن نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی

مخمساتج ۱، ص ۲۵۹

۹. نیایش و توکل به خدا

نیایش کردن از کردارهای شایع شاهنامه است و هزاران بیت از این دریای بی کران به دعا اختصاص دارد. دعا شوق و رغبت را به وجود می آورد و ضامن پیروزی است. نیایش های رستم و اسفندیار در هفت خان خواندنی است و دعاهای بهرام چوبین در آغاز ماموریت هایش توکل او را می رساند. اما دعاهای کیخسرو حال و هوای خاصی دارد که فرازهایی از آن ها آورده می شود:

ز بهر پرستش سروتن بشست
به شمع خرد راه یزدان بجست
بپوشید پس جامه ی نو سپید
نیایش کنان رفت دل پر امید
بیامد خرامان به جای نماز
همی گفت با داور پاک، راز
مرا بین و چندی خرد ده مرا
هم اندیشه ی نیک و بد ده مرا
تورا تا بیاشم نیایش کنم
بدین نیکویی ها فزایش کنم
بیامرز رفته گناه مرا
ز کژی بکش دستگاه مرا
بگردان زجانم بد روزگار
همان چاره ی دیو آموزگار
بدان تا جو کاووس و ضحاک و جم
نگیرد هوا بر روانم ستم

ج ۵، ص ۲۸۱

۱۰. دم غنیمتی و روحیه ی شاد خواری

فضای زندگی در شاهنامه، شادی است و کام جویی و دم غنیمتی جزء وظایف انسانی محسوب می شود. غم و اندوه و افسوس خوردن که چرا

این چنین شد در هیچ یک از دلاوران و پهلوانان نیک نام شاهنامه راه ندارد. آنان همان گونه که در عرصه ی رزم و دلاوری نستوه و مقاوم اند و شگفتی می آفرینند، در بزم و شادخواری، سرگرمی های متنوع دارند.

گوشه ای از مجالس شادمانی و عشرت رستم را - که شاه سمنگان به افتخار او برگزار می کند - با هم می خوانیم:
بفرمود خوالیگران را که خوان
پیارند و بنهند پیش گوان
گسارنده ی باده آورد ساز
سیه چشم و گل رخ بتان طراز
نشستند با رودسازان به هم
بدان تا تهنمن نباشد دژم

ج ۲، ابیات پاورنی، ص ۱۸۸

۱۱. نکوهش بیگانگان و بیگانه ستیزی

بیش ترین دوره ی بیگانه ستیزی در شاهنامه به نبردهای طولانی و دامنه دار ایرانیان با تورانیان برمی گردد که با مرگ ناجوانمردانه ی سیاوش، با شدت و حدت بیش تری ادامه پیدامی کند. اما یهودستیزی ایرانیان نیز در چند داستان شاهنامه خود را نشان می دهد، چون داستان «بهرام و لنبک آبکش» و «بیراهام جهود». به طوری که قهرمانان این داستان ها از پلشت ترین قهرمانان شاهنامه هستند و کردارهایشان نفرت مخاطب را نسبت به قوم یهود برمی انگیزد. (اصل این دو داستان در جلد هفتم شاهنامه صفحات ۳۰۰-۳ به بعد آمده است.) تحلیل مرحوم دکتر یوسفی در کتاب «برگ هایی در آغوش باد» با عنوان داستانی طنزآمیز در شاهنامه خواندنی است.

۱۲. شگفتی سرایی

شگفتی سرایی و کردارهای غیر طبیعی و

خارق العاده و کثرت اغراق و غلو که با منطق متعارف قابل سنجش نیست، از لوازم اصلی حماسه است. گذر سیاوش از آتش، روین تنی اسفندیار، وجود سیمرغ و پرورش زال به وسیله ی او، رشد شگفت انگیز رستم و فرزندش سهراب، گذر معجزه آسای کیخسرو با گیو و فرنگیس از جیحون متلاطم، پرواز کیخسرو بر پشت شیرنگ بهزاد به مابعد الطبیعه، عمر ششصدساله ی رستم و این که خوراک او در هر وعده یک گورخر بریان است و بنا در دوره ای از زندگی اش سنگینی او به حدی است که پای او در زمین فرومی رود، بخش های اندکی از شگفتی سرایی هستند که نمودی بسیار جالب توجه در شاهنامه دارند.

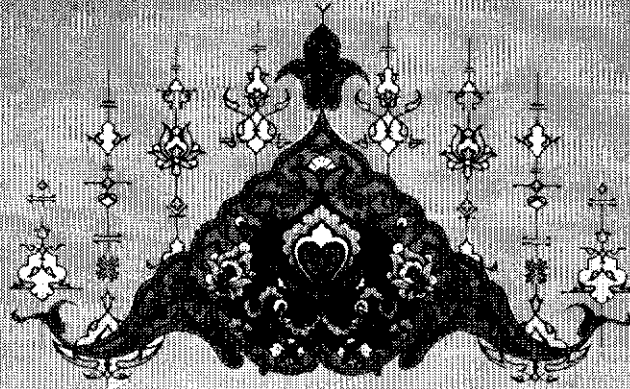
چند بیت به عنوان شاهد شگفتی سرایی از نوزادی رستم و سهراب:

به رستم همی داد ده دایه شیر
که نیروی مرد است سرمایه شیر
چو از شیر آمد سوی خوردنی
شد از نان و از گوشت افزودنی
بدی پنج مرده مر او را خورش
بماندند مردم از آن پرورش

ج ۱، ص ۲۲۱

۱۳. عشق و عاشقی

حماسه ی ملی ایران فقط حدیث جنگ و لشکرکشی و خون ریزی نیست، بلکه به قول دکتر یوسفی، افکار و قریح و علایق و عواطف یک ملت در طی قرون و اعصار است. ما در خلال نبردهای ایران و توران و چکاچک شمشیرها به مراسم اجتماعی، مدنیت و اخلاق ایرانیان و خوشی ها و کام جویی های آنان برمی خوریم که حکیم توس در اوج رزم و حماسه و دلاوری با بزم و عشق و مهرورزی آمیزشی دل انگیز به وجود می آورد. در شاهنامه دوازده مورد حدیث



عشق و عاشقی به میان آمده و روابط عاشقانه دست مایه‌ی پاره‌ای از داستان‌های مهم شاهنامه قرار گرفته است. بهترین نمونه‌های گفت و شنودهای عاشقانه را در داستان زال و رودابه مشاهده می‌کنیم که در جلد اول صفحات ۱۷۹ به بعد آمده‌اند و به ابیاتی چند بسنده می‌کنیم؛ رودابه از آمدن زال خرسند می‌شود و از بالای بارو چنین سخن آغاز می‌کند:

دو بیجاده بگشاد و آواز داد
که شاد آمدی ای جوان مرد، شاد
دروود جهان آفرین بر تو باد
خم چرخ گردان زمین تو باد

ج ۱، ص ۱۷۱

و زال که در جمال رودابه خیسره گشته بود، چنین پاسخ می‌دهد:

چنین داد پاسخ که ای ماه چهر
دروودت زمن، آفرین از سپهر
چه مایه شبان دیده اندر سماک
خروشان بدم پیش یزدان پاک
همی خواستم تا خدای جهان
نماید مرا رویت اندر جهان
کنون شاد گشتم به آواز تو
بدین خوب گفتار با ناز تو
یکی چاره‌ی راه دیدار جوی
چه پرسى تو بر باره و من به کوی

ج ۱، ص ۱۷۱

رودابه گیسوان انبوه خویش را از باره می‌آویزد و از زال می‌خواهد تا بدان کمند بالایابید والحق که تحلیل دکتر یوسفی در این خصوص، با عنوان «عشق پهلوان» در کتاب «برگ‌هایی در آغوش باد» خواندنی است.

۱۴. دادگری و عدالت خواهی

هر آن کس که او گشت بیدادگر
به مردم به خاصه به خردک پسر
خداوند بر وی نبخشاید!

به بخشایش او را بفرساید

هسته‌ی مرکزی تمام داستان‌های شاهنامه دادگری است. آن هدف و انگیزه‌ای که قهرمانان و پهلوانان شاهنامه به هر آب و آتشی می‌زنند تا آن را بدست آورند «داد» و مقابله با «بیداد» است.

تعبیر پادشاه بیدادگر به علف هرز (خو)، که از زبان کیخسرو داریم، حاوی نکته‌ی قوی سیاسی - اجتماعی است.

مرا گفت بیدادگر شهریار
یکی خو بود پیش باغ بهار
که چون آب باید به نیرو شود
همه باغ از او پر ز آهو شود!

ج ۱۶، ص ۱۱

۱۵. پندگیری و عبرت نویسی

شاهنامه گنجینه‌ای است از پندگیری و عبرت نویسی، سرشار از گوسهرهای حکمت آمیزی است که باید سرلوحه‌ی زندگی فردی و اجتماعی قرار گیرد. در نگاه فردوسی «جهان سر به سر عبرت و حکمت است».

وی در میان و پایان داستان‌ها انسان‌ها را اندرز می‌دهد و از قول پهلوانان و شاهزادگان نکته‌های حکمت آمیزی نقل می‌کند که شماره‌ی آن‌ها را تا یک هزار بیت دانسته‌اند. به چند شاه کار عبرت آموز اشاره می‌کنیم تا آویزه‌ی گوش جانمان قرار گیرد:

بیا تا جهان را به بد نسپریم
به کوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همان نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار

ملحقات ج ۱، ص ۲۵۱

ز روز گذر کردن اندیشه کن
پرستیدن دادگر پیشه کن
به نیکی گرای و میازار کس
ره رستگاری همین است و بس

ج ۲، ص ۲۰۲

۱۶. حفظ نام و آوازه

به قول دکتر اسلامی تندوشن، نام، شیشه‌ی عمر پهلوان است و اعتبار و قداست خاصی دارد. پهلوانان شاهنامه بسیار مواظب و مراقب هستند که بی اعتبار نشوند و نشکنند. عقیده‌ی غالب این است که روزگار می‌گذرد و هیچ کس عمر جاودانه ندارد، پس نام و آوازه‌ی خود را خراب نکنید:

ز تو نام باید که ماند بلند
نگر دل نداری به گیتی نژند
به نام نکو گر بمریم رواست
مرا نام باید که تن مرگ راست

۱۷. فتوت و جوان مردی

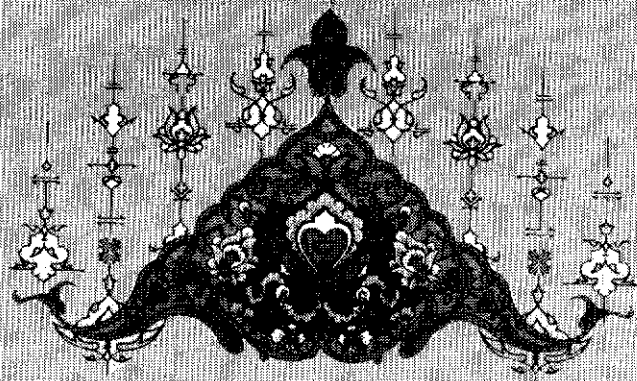
جوان مردی و آیین فتوت درمن غالب پهلوانان و پادشاهان اصلی شاهنامه است. ایرج، کیخسرو، سیاوش، سهراب و اسفندیار بهترین شاخص از خودگذشتی و جوان مردی‌اند. ایرج دیدگاه پدر، فریدون، را - که او را به جنگ با برادرانش می‌خواند - نمی‌پذیرد و مردانه با دل و جانی پر از ایثار و مهربانی به سراغ سلم و تور می‌رود و مصداق عالی‌ترین نمونه‌ی گذشت و جوان مردی می‌شود و شاه بیت ماندگار فردوسی را بعد از مرگ او به وجود می‌آورد:

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

بارقی ج ۱، ص ۱۰۳

۱۸. ارجمندی سخن

چو این «نامور نامه» آمد به بن
ز من روی کشور شود پر سخن
از آن پس نمیرم که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام
نگاه ارجمندانه‌ی فردوسی به سخن و کلام قابل توجه است. او سخن را میراث جاویدان می‌شمارد و یادگار منحصر به فرد شاهان و بزرگان می‌داند. فردوسی بارها این حقیقت را



۲۱. آداب فروتنی و حرمت گذاری

ادب و فروتنی همیشه حسن مطلع مناسبی برای ابلاغ پیام است. زبان دیپلماسی و تعارفات ذهن پرکن و آداب تشریفات از روزگار نخستین معمول و رایج بوده است. نمونه‌ی قابل ذکر را باید در جندل دید، جندل در شاهنامه شخصیتی پاکیزه مغز و گشاده‌زبان است. او فرستاده‌ی فریدون به پادشاه یمن است تا سه دختر او را برای فرزندان فریدون خواستگاری کند. جندل با برخورداری از زبان چرب و قول لبین پیام را می‌گزارد. ادب گفتارش قابل ستایش است:

از ایران یکی کهترم چون شمن
پیام آوریده به شاه یمن
دروذ فریدون فرخ دهم
سخن هر چه پرسى تو، پاسخ دهم
مرا گفت شاه یمن را بگوی
که بر گاه تا مشک بوید بیوی

ج ۱/ ۸۳

۲۲. تیزهوشی و سرعت عمل

منش برجسته‌ی قهرمانان شاهنامه دریافت پیام و سرعت عمل در اجراست. آنان بدون درنگ و سهل انگاری به سرعت تصمیم می‌گیرند. ما این تیزهوشی و سرعت عمل را در شخصیت غالب پهلوانان مشاهده می‌کنیم. برای نمونه به شخصیت زال می‌توان اشاره کرد.

دنیوی و سرای سپنجی دل بست
دل اندر سرای سپنجی میند
سپنجی نباشد همه سردمند
اگر چرخ گردان کشد زین تو
سرانجام خشت است بالین تو
اگر عمر باشد هزار و دو بیست
به جز خاک تیره تو را جای نیست

ج ۱/ بیت پادشاه ص ۳۰

۲۰. شومی آرزو و رشک و نیاز

مهم‌ترین ردیلت اخلاقی در شاهنامه فزون‌طلبی و آزمندی است. تمام رویدادها و حوادث شاهنامه نمایشگر شومی و بدفرجامی آزمندی است.

از جمله حکیم توس در داستان‌های «ایرج»، «بیژن و منیژه»، «سیاوش» و «فرود سیاوش» به ترتیب حسادت و رزی‌های «سلم» و «تور»، «گرگین»، «گرسبوز» و «طوس» را مهم‌ترین عامل پرسوز و گداز کردن این داستان‌ها می‌داند و شاه‌بیت خود را در نکوهش رشک و آرز چنین می‌سراید:

تو از آرز باشی همیشه به رنج
که همواره سیری نیایی ز گنج

ج ۱/ ص ۲۵۳۸

بخور آن چه داری و بیشی معجوری
که از آرز کاهد همی آبروی
پرستنده‌ی آرز و جوای کین
به گیتی ز کس نشنود آفرین

ج ۵/ ص ۸۷

بیان می‌کند که جز سخن چیزی از آدمی به یادگار نمی‌ماند. و از گوهر شاهانه نیز ارجمندتر است و نباید آن را بی ارزش تصور کرد: سخن مانند اندر جهان یادگار سخن بهتر از گوهر شاه‌وار و یا سخن مانند از تو همی یادگار سخن را چنین خوار مایه مدار

۱۹. ناپایداری جهان و نکوهش علایق دنیوی

با آن که درون مایه‌ی آثار حماسی، توصیف زندگی شاهان، پهلوانان و شرح جنگ‌ها و دلاوری‌هاست اما با سیری گذرا به شاهنامه در بسیاری موارد ناپایداری جهان و فناپذیری قدرت‌ها و سرنوشت مختوم انسان‌ها را ملاحظه می‌کنیم، که نگرش روح زاهدانه و عرفان‌گرای ایران باستان را نشان می‌دهد. نگرشی که در دوره‌های بعد اکثر عرفا و مشایخ مروج و مبلغ آن بوده‌اند. حکیم توس جهان را به ماری مانند می‌کند که هنگام بسودن نرم است، اما نیش زهرآگین دارد. حدود ۴۰۰ بیت در شاهنامه وجود دارد که به نوعی بر دورنگی و بی‌اعتباری دنیا و ناپایداری قدرت و شوکتش اشاره دارد. فردوسی، هر وقت بلیه و مصیبتی عارض می‌شود و یا مرگ فرا می‌رسد، بی‌وفایی روزگار و فانی بودن انسان‌ها را متذکر می‌گردد و یادآور می‌شود که نباید به زخارف

زیر نویس

۱. توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود
۲. به دانش گرای و بدو شو بلند چو خواهی که از بد نیایی گزند
۳. به رنج آری تنت را رواست
۴. که خود رنج بردی به دانش سزاست
۵. بویه: میل - علاقه
۵. قلوب دید دنیوی بجسته ز بند
- به دست اندرون گرز و بوزین کمند
- برو حمله آورد مانند باد
- بزد نیزه و بند جوشن گشاد
- ستاد نیزه از دست او نام‌دار
- بفرید چون تند و از کوهسار
- بزد نیزه و برگرفت ز زین
- نهاد آن بن نیزه را بر زمین
- قلون گشت چون مرغ بر بایزین
- بدیدند لشکر همه تن به تن
- ج ۲، ص ۶۱
۶. چمیدن: رفتن
۷. ناقل سخن کیخسرو، سهراب، پدر گشتاسب، است که به عنوان اندرز به فرزند خود می‌گوید.
۸. بیچچاند از راستی پنج چیز که دانا برین پنج نغزود نیز
- کجا رشک و کین است و خشم و نیاز
- به پنجم که گردد بر او چیره آرز
- تو چون چیره باشی بر این پنج دیو
- بدید آیدت راه کیهان خدبو (ج ۸/ ۴۶)
۹. در جلد هشتم بعد از آن که ده دیو زورمند گردن فراز را معرفی می‌کند از آرز به عنوان مهم‌ترین آن‌ها نام می‌برد.
- ج ۸/ ص ۱۹۶